

ORIGINAL ARTICLE

بازتاب تصویرهای ادبی در متون پزشکی

The Impact of Literal Images in Traditional Medical Texts

Manizheh Abdollahi

Department of Persian Literature & Language, Paramedical College, Shiraz University of Medical Sciences, Shiraz, Iran

Correspondence: Manizheh Abdollahi; Associate Prof. of Persian Literature & Language, Department of Persian Literature & Language, Paramedical College, Meshkinfam Street, Shiraz, Iran;

Manijeh.abdolahi@gmail.com

Received: 15 Apr 2012; Accepted: 28 Apr 2012; Online published: 1 May 2012

Research on history of Medicine/ 2012 May; 1(2): 41-6

منیژه عبدالمهی

بخش فارسی، دانشکده پیراپزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران
نویسنده مسئول: منیژه عبدالمهی، ایران، شیراز، خیابان مشکین فام، دانشکده پیراپزشکی، بخش فارسی
Manijeh.abdolahi@gmail.com

Abstract

This is obvious that man's advancement in tropical experimental sciences is indebted to the pure imagination of the authors and researchers. The present study aims to reveal that medicine as one of the most experimental sciences is undeniably associated with literal images and imaginative implications at least in traditional medicine. This occurs due to the fact that in the ancient times, physicians, philosophers and poets were not clearly distinguished and in many cases all the three were applied in one individual. Thus, it is entirely probable that those three fields are integrated consciously or otherwise. There is an attempt in this study to compare common literal images related to some known animals usually used in authentic traditional medicine texts and show the relationship between therapeutic properties of these animals and common literal images.

Key words: Traditional medicine, Traditional Pharmacy, Literal images, Animals, Imagination

Received: 11 Nov 2011; Accepted: 28 Jan 2012; Online published: 31 Jan 2012

Research on History of Medicine/ 2012 Feb; 1(1): 41-46

خلاصه مقاله

این نکته که پیشرفت علوم تجربی بشر در مراحل نظریه پردازی تا حد زیادی مرهون تخیل ناب محقق و پژوهنده است، بر کسی پوشیده نیست. در همین راستا نوشتار حاضر بر آن است تا نشان دهد در میان علوم بشری، پزشکی که از تجربی ترین به شمار می آید، حداقل در حوزه پزشکی سنتی به شکل انکارناپذیری با تصویرهای ادبی و کارکردهای تخیلی ذهن پیوند دارد. این امر از آن رو رخ می دهد که در دنیای قدیم تمایز جدی میان طبیب، فیلسوف و شاعر نبوده است و در موارد بسیار هر سه جنبه در یک فرد تحقق می یافت. بنابراین در هم آمیختگی ناخودآگاه یا آگاهانه این سه حوزه در هم کاملاً محتمل است. برای اثبات این مطلب کوشش می شود با بررسی و مقایسه ی تصاویر ادبی رایج چند جانور معروف و آشنا با انعکاس آن ها در متن های معتبر پزشکی سنتی، نشان داده شود که پیوندی نزدیک میان خواص دارویی و درمانی آن جانوران و تصاویر رایج ادبی برقرار است.

کلمات کلیدی: پزشکی سنتی، داروسازی سنتی، تصویر ادبی، جانوران، تخیل

1- Abdolahi, 2010: 9.

2- Edarehchi Gilani, 1991: 202.

مقدمه

برای دریافت دقیق و ادراک عمیق جهان هستی، افزون بر شناخت منطقی از جنبه های حسی که وظیفه ی جست و جوی فاصله مند علم است، نفوذ به لایه های درونی تر و رسیدن به ژرفای جهان و شناوری در ذات اشیا و هستی آن ها، ضرورت دارد. این غوطه وری در ذات هستی تنها از عهده تخیل برمی آید. «تخیل یعنی قابلیت دریافت بی واسطه ی هستی و توانایی آفرینش دوباره ی زندگی در درون جهان و نه از بیرون و با فاصله»¹. در این جهان درونی، تخیل با گزینش و سپس دخل و تصرف در درون مایه های واقعیت محسوس، به آفرینشی خلاق دست می یابد که حاصل آن اغلب چیزی بیش یا ورای واقعیت است. به این ترتیب در جهان انسانی هر موجودی در طبیعت همان موجود است و چیزی بیشتر؛ رنگی، طرحی و تصویری بیش از واقعیت که در کارگاه خلاق ذهن انسان، به آن افزوده شده است.

نشان دادن این گونه دریافت شهودی و خیال انگیز از واقعیت، از عهده ی زبان سلیس و مستحکم و منطقی بیان علمی خارج است و زبانی دیگر طلب می کند که در جلوه های عام هنر تجلی می یابد و از میان هنرها ادبیات از آن جا که به وسیله هایی مادی (هم چون سنگ و چوب و رنگ) متکی نیست، تاخت و تازهای ذهن خلاق را بیش تر تاب می آورد و بهترین زمینه را برای ذهن کنجکاو و رویایی انسان فراهم می آورد. به دیگر سخن ذهن خلاق هم چون پالانه ای عمل می کند که روزمره ها و طبیعی ها را می پالاید تا حیات و هستی را در زلال ترین حالت خود بیازماید و پس از آن که آن را به هنر خالص تبدیل کرد، دیگر بار آن را به صورتی بسیار طبیعی، چنان که گویی همیشه همان طور بوده است، عرضه می دارد. نوشتار حاضر در خدمت آن است تا نشان دهد یکی از تجربی ترین علوم بشری یعنی پزشکی نیز تا چه حد درگیر هنر و تخیل بوده است.

بحث و بررسی

بی گمان اصلی ترین و یا در واقع تنها منبع پزشکان و داروسازان کهن طبیعت بوده است. از این رو تمام دایره المعارف ها و کتاب های پزشکی طبیعت را به سه گروه بزرگ جانوران، گیاهان و کانی ها تقسیم کرده اند و پس از دسته بندی های جزئی تر خواص هر کدام را در معالجه ی بیماری یا دفع هر آسیبی ذکر کرده اند. رویکرد این نوشتار متوجه دسته ی جانوران است تا نشان دهد که عمده ی خواص دارویی که برای بسیاری از آن ها در نظر گرفته شده است، تا حد زیادی تحت تأثیر تصویر ادبی و هنری آن جانور بوده است تا به این ترتیب نشان داده شود که تخیل و هنر تا چه میزان در «علم» به طور عام و «علم پزشکی» به طور خاص دخیل بوده است. بدیهی است بررسی های دقیق تر، در همین حوزه و نیز بسط و گسترش آن در حوزه ی گیاهان و کانی ها، مجالی فراتر از فرصت کوتاه یک مقاله طلب می کند. از این رو نوشتار حاضر را باید پیش درآمدی دانست برای گشودن باب بحث و گفت و گوهای بیش تر.

به منظور توضیح و بیان مسئله، چند نمونه به عنوان مثال ذکر می شود و برای رعایت اختصار به کوتاه ترین و در عین حال قدیمی ترین شاهد مثال اکتفا شده است:

۱- آهو از جانورانی است که از جهات مختلف مورد توجه شاعران قرار گرفته است، اما بی شک تغزلی ترین جلوه ی آهو، چشم آن است که بارها و بارها به عنوان مشبهه برای چشم معشوق به آن استناد شده است. از میان تمام نمونه های موجود، یکی از کهن ترین تصاویر از منجیک ترمذی (قرن سوم هجری) در بیت زیر منعکس شده است که معشوق خشمگین هم چون شیر را به «آهو چشم» و سپس به «حور» تشبیه کرده است:

فغان از چشم تو ای شیرخشم آهو چشم
سرای پرده به تو چون بهشت، و تو حوراش²
به همین قیاس، از میان شواهد متعدد در متن های پزشکی به دو منبع زیر اشاره می شود که هر دو



Literal Images in Medical Manuscripts

از خواص دارویی آهو برای درمان بیماری‌های چشم سخن به میان آورده‌اند. در کتاب الابنیه عن حقایق الادویه در ذیل عنوان آهو پس از ذکر ویژگی‌های آن چنین آمده است:
«زهری آهو نیز گویند تاریکی چشم را سود دارد».³ در کتاب حیوة الحیوان نیز آمده که نافه‌ی آهو «سفیدی چشم را جلا می‌دهد».⁴

۲- استر حیوانی است که از دیرباز کاملاً شناخته شده بوده است، چنان‌که ریشه‌ی نام آن به واژه‌ی سانسکریت *acvatara* باز می‌گردد.⁵ از نظر ارزشی این حیوان در سلسله مراتب بعد از اسب و قبل از الاغ قرار داشته و از جهت نیرومندی ستوده شده است. با این حال اصلی‌ترین ویژگی طبیعی او نازایی است و همین امر موجب شده است تا بارزترین مصارف پزشکی که تقریباً بر اساس تمام اعضای این حیوان ذکر شده، در خصوص باروری و نیز جلوگیری از بارداری باشد. از آن جمله در نزهت‌نامه دستورهایی دقیق ذکر شده که اگر کسی آن‌ها را به کار بندد (چه زن و چه مرد) از بارداری در امان خواهد بود.⁶ افزون بر آن در *حیوة الحیوان* نیز خاصیتی عجیب مربوط به استر ذکر شده است، بر این اساس که اگر کسی دچار عشق شده و می‌خواهد از آن رهایی یابد، باید تن خود را بر روی محلی که در آن‌جا از استر نگهداری می‌شود، بمالد تا به این ترتیب از شور عشق وی کاسته شود.⁷ این معنی به‌ویژه از آن‌رو قابل توجه است که در متون پزشکی، عشق نوعی بیماری و معلول غلبه‌ی سودا دانسته شده است، قابل توجه است.

۳- جغد که با نام‌های مختلف بوم، بوف و کوف مشهور است، از دیرباز شناخته شده بوده است و در ادبیات زرتشتی با جلوه‌های مثبت و با نام اشوزوشته به معنی دوست داشته شده «اشا» (= راستی، پارسایی) معروف بوده است.⁸ گویا شب‌زنده‌داری این مرغ موجب شده است تا تخیل انسان‌های کهن او را در کنار ایزد سروش و نگهبان زمین در شب بدانند. اما در ادبیات بعد از دوره‌ی اسلام، شب‌نشینی او با ویرانه‌گزینی همراه شده و به‌صورتی منفی استحاله یافت.⁹ همین جنبه‌ی شب‌نشینی و شکار در شب، او را با بیماری‌های مربوط به بینایی و شب‌کوری پیوند داده است. از آن‌جمله نویسنده‌ی هدایه‌المتعلمین کسانی را که به بیماری «روزکوری» مبتلا هستند، به جغد شبیه دانسته است.¹⁰ هم‌چنین در منابع عربی از جمله *الحيوان*، با اشاره به همین جنبه‌ی این پرنده ذکر شده است که «اگر زهری بوم را هم‌چون سرمه در چشم کشند، از تیره شدن چشم جلوگیری می‌کند».¹¹

۴- شتر از معروف‌ترین جانوران شناخته شده است که نامش در کهن‌ترین متون فارسی آمده است تا آن‌جا که برخی از پژوهندگان نام زرتشت پیامبر ایرانی را با واژه‌ی شتر هم‌ریشه دانسته‌اند و زرت او شتره را به معنی شتر سپیدموی (یا دارنده‌ی شتر سپیدموی دانسته‌اند).¹² اصلی‌ترین ویژگی شتر تاب و تحمل او در برابر تشنگی است و شاید همین امر موجب شده است تا پزشکان کهن بول او را داروی رفع بیماری استسقاء بدانند.¹³ هم‌چنین خشم ناگهانی و کینه‌ی سنگین این حیوان در ادبیات زبان‌زد است:

ز این شتر بی‌باک و مهارش به حذر باش زیرا که شتر مست و بر او مار مهار است¹⁴
می‌توان تصور کرد یکی از عللی که متون پزشکی گوشت شتر را بدگوار و سودایی دانسته‌اند، همین باشد.¹⁵ هم‌چنین در منابع عربی که خوردن گوشت شتر را علت بیماری صرع دانسته‌اند¹⁶ می‌تواند معلول مشاهده‌ی طبیعت این حیوان بوده باشد.

۵- طوطی پرنده‌ی معروف که در منابع عربی «البغاء» نامیده شده، در تصویرهای ادبی فارسی رمز نطق و زبان‌آوری است، چنان‌که منوچهری می‌سراید:

قمری در شد به حال، طوطی در شد به نطق بلبل در شد به لحن، فاخته در شد به دم¹⁷
تا جایی که شاعران، در مقام تشبیه، فصاحت و زبان‌آوری خود را با طوطی مقایسه کرده‌اند:
قیامت می‌کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را در ایامت شکرخایی¹⁸
البته در کنار این جنبه‌ی مثبت، زبان‌آوری این پرنده به تکرار ابلهانه و بی‌معنی و نیز غمازی و سخن‌چینی، تعبیر شده است و حرکات او به خویشتن‌بینی (در آینه) تفسیر شده است:
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آن‌چه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم¹⁹

شاید این دو جنبه‌ی متضاد مثبت و منفی (زبان‌آوری و خوش‌سخنی از یک سو و تکرار بی‌معنی که نشان بلاهت است از سوی دیگر) موجب شده است تا دو شیوه‌ی برخورد که هر دو بر خاصیت سخن‌پردازی این پرنده استوار است، در منابع پزشکی منعکس شود: «گوشت طوطی موجب فصاحت و روانی بیان می‌گردد، اما زهری آن ثقل زبان می‌آورد».²⁰

۶- اصلی‌ترین تصویر گرگ در ادبیات فارسی بر پایه‌ی ربایندگی و زیرکی این جانور در شکار تاکید دارد:

چو تیغ آمد همه کارش بریدن چو گرگ آمد همه رایش دریدن²¹
و به دلیل ربایندگی و توفیق در شکار، صفاتی چون سبعت و بی‌باکی و بی‌رحمانه به گله‌گوسفندان حمله بردن برای گرگ در نظر گرفته شده است و شاید به‌همین جهت است که حاکم ستمگر و نیز مرگ، به گرگ تشبیه شده است. چنان‌که ناصر خسرو خطاب به حاکم زمان می‌گوید:
گرگی تو نه میر، مرخاسان را سلطان نبود چنین، تو شیطانی²²

- 3- Heravi, 1985: 287.
- 4- Aldamiri, n.d.: 93.
- 5- Abdolahi, 2010: 109.
- 6- Shahmardan, 1983: 143.
- 7- Aldamiri, n.d.: 134.
- 8- Pourdavoud, 1976: 321.
- 9- Abdolahi, 2010: 245-7.
- 10- Akhaweini, 1965: 126.
- 11- Jafez, n.d.: 148.
- 12- Abdolahi, 2002: 493.
- 13- Heravi, 1985: 297.
- 14- Naser Khosrow, 1974: 87.
- 15- Akhaweini, 1965: 745.
- 16- Jahez, n.d.: 11.
- 17- Manouchehri, 1991: 70.
- 18- Saadi, 1983: 423.
- 19- Hafez, 2001: 311.
- 20- Jahez, n.d.: 104.
- 21- Asa'd Goegani, 1959: 2710.
- 22- Naser Khosrow, 1974: 285.

و در تشبیه مرگ به گرگ می گوید:
مانده به چنگال گرگ مرگ شکاری
گرچه تو را شیر مرغزار شکار است²³
بسیاری از این ویژگی ها در متون پزشکی منعکس شده است، از جمله: «اگر [دندان گرگ را] بسوزانند و بکوبند و بر دندان مانند [درد آن] ساکن شود»²⁴
۷- هدهد: هدهد یا پوپک در ادبیات به طور عام، دربردارنده‌ی تصویری است که در داستان بلقیس و حضرت سلیمان بر عهده داشته است و بر این اساس او را راهنما و پیک و برید و راه‌شناس معرفی کرده‌اند:

هدهد پیک برید است که در ابر تند چون بریدانه مرقع به تن اندر فکند
راست را چو پیکان نامه به سر اندر بزند نامه گه باز کند، گه به هم اندر شکند
به دو منقار زمین چون بنشیند بکند گویی از بیم کند نامه نهان در سر راه²⁵
تا آن جا که در منطق الطیر عطار، به عنوان راهنمای معنوی سالکان ستوده شده است:
مرحبا ای هدهد هادی شده در طریقت پیک هر وادی شده²⁶

سپس در ادامه همین تصویر که ناشی از راهنما و رهبر بودن اوست، او را مرغی دانسته‌اند که استعداد ویژه‌ای دارد که او را قادر می‌سازد آب را در بیابان، (به ویژه آب‌های زیرزمینی) از فرسنگ‌ها راه تشخیص می‌دهد، بر این اساس در نزهت‌نامه در خواص دارویی هدهد آمده است: «دو چشم هدهد و دو چشم خرچنگ بیاید گرفتن و خشک کردن و بکوفتن و مانند سرمه در چشم کشیدن پیش‌تر از برآمدن آفتاب و بدان‌جایی که چاه خواهند کند نگاه کند، اگر بخاری ببیند که برمی‌خیزد آب نزدیک باشد...»²⁷

۸- چشمان خروس در ادبیات کهن (هم فارسی و هم عربی) از جهت سرخی رنگ و نیز زلالی و روشنی موجب تصویرهای ادبی شده است:

یکی پیشه دیدند پاک آبنوس در او چشمه‌های همچو چشم خروس
لب بر لبی چو چشم خروس ابلهی بود برداشتن به گفته‌ی بیهودی خروس²⁸
از این رو از خواص چشمان این پرنده در مورد بیماری‌های چشم سخن به میان آمده است: «زهری خروس و دراج و کبک قوی‌تر است و اندر علاج چشم بهتر به کار می‌آید»²⁹
از همین دست است نمونه‌هایی که بارزترین صفات یک جانور، منشأ درمان و دارو می‌گردد: کلاغ که رمز سیاهی است «اگر پر کلاغ را در سر که بزنند و بر مو بمالند، سیاه خواهد شد»³⁰ چشمان باز و شاهین که پرندگان شکاری هستند و به تیزی شهرت دارند، و نیز چشمان کرکس، برای بیماری‌های چشم و دفع ریزش آب چشم مفید دانسته شده است.³¹ خرگوش که دندان آن یکی از بارزترین جلوه‌های اوست و نیز نوع خواب آن که به عنوان خواب خرگوشی مثل شده است، هر دو مصرف پزشکی یافته است: «دندان او بر جانب دندان دردمند نهند، ساکن شود... زهری او را در شراب کهن فکنی و به هر کس دهی تا بخورد، همی خسبید»³²
گوشت ماهی که در آب می‌زید و گوشت حواصل که در کنار آب زندگی می‌کند، در کتاب‌های پزشکی به داشتن رطوبت معروف است.^{33,34}

هم‌چنین در مواردی دیگر که نام یک نوع بیماری برخاسته از صفت خاص یا شکل ظاهری یک جانور است که شواهد بسیار در متون پزشکی برای آن می‌توان یافت: هم چون «نمله» که شکل ظاهری آن بی‌شابهت به مورچه نیست؛ ارتباط شیوه‌ی غذا خوردن سگ با بیماری که به «شوهه الکلبی» معروف است؛ و نیز وجوه مشترک روباه و داء‌العلب؛ خوک و خنازیر؛ پلنگ و زهر دارویی به نام «خاق النمر» که بسیار کشته شده است و ده‌ها نمونه‌ی دیگر که همگی شاهد مثال برای ارتباط گسترده‌ای است که ذهنیت متخیل انسان در بخش منطقی و علمی آن تا چه حد مداخله دارد.

سخن آخر

در دنیای قدیم که تفکیک علوم به شدت امروز مرسوم نبوده است، لفظ حکیم هم‌زمان بر دانشمند، فیلسوف و طبیب و پزشک اطلاق می‌شده است. (مراجعه شود به فرهنگ معین) و چه بسا پزشکانی که خود شاعر بوده‌اند و جایگاه شعرشان بر طبابتشان پیشی گرفته است هم چون میرزا حبیب اصفهانی، پزشک خاندان زند که غزل معروف او با مطلع: «غمت در نهان‌خانه‌ی دل نشیند / به نازی که لیلی به محمل نشیند» از شهرت پزشکی او فراتر رفته است و بر عکس شاعرانی که از طب و پزشکی سررشته داشته‌اند یا حداقل به اندازه‌ای با طبابت آشنا بوده‌اند که بتوانند به خواننده بقبولانند که اشعار آن‌ها طبیعانه است هم چون شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.³⁵ و نیز خاقانی و عنصری و ناصر خسرو و سنایی و نظامی و بسیاری شاعران دیگر که به لقب «حکیم» نامیده می‌شده‌اند و دیوان شعر آن‌ها گواه صادقی است بر این که تا میزان بالایی از پزشکی یا لافل اصطلاحات پزشکی مطلع بوده‌اند. بنابراین شگفت‌انگیز نیست که کارکرد سرچشمه‌های تصویرهای خلاقانه و تخیل‌های رنگ آمیزی ادبی در ناخود آگاه ذهن طبیب-حکیم-ادیب، وارد شده باشد و در تصمیم‌گیرهای صرفاً علمی و پزشکی وی تأثیر نهاده باشد. چنان که در نمونه‌هایی

- 23- Ibid: 48.
24- Shahmardan, 1983: 143.
25- Manouchehri, 1991: 90.
26- Attar Neishabouri, 2005: 85.
27- Shahmardan, 1983: 143.
28- Asadi Tousi, 1975: 163.
29- Heravi, 1985: 250, 393.
30- Jahez, n.d.: 246.
31- Aldamiri, n.d.: 117, 307.
32- Shahmardan, 1983: 101.
33- Akhaweini, 1965: 394.
34- Aldamiri, n.d.: 248.
35- Madani, 2000.



که گذشت (و موارد مشابه آنها نیز اندک نیست) در هم فرو رفتن و آمیختگی این دو دایره، یعنی دایره‌ی علم و بینش علمی با دایره‌ی هنر و ادب و خیال‌پردازی، به روشنی آشکار است. واقعیت آن است که خواننده و محقق امروز از آن‌جا که بر هر دو دنیای ذهنی حکیم دنیای قدیم اشراف دارد، می‌تواند به‌خوبی ردپاهای این در هم آمیختگی را ببیند و نشان دهد. اما نکته این‌جاست که پزشکی و حکیمی که در زمان گذشته چنین تجویزهایی را به‌صواب می‌دید، تا چه‌حد از کارکرد تخیل‌آمیز ذهن خود با خبر بوده است و اصولاً آیا به چنین ادراکی دست یافته بوده است؟ به عبارت دیگر وی تا چه‌حد بر این نکته اشراف داشته است که آن‌چه را واقعیت محض و علمی می‌دانسته، در ژرفای ذهنش برگرفته از تصاویر ادبی رایج بوده است؟ پاسخ به پرسش فوق چندان دشوار نیست و می‌توان به حدس قریب به یقین گفت که تصاویر ادبی و هنری ذهن دانشمند دنیای قدیم را چنان انباشته بوده است، که در مواردی آن را واقعیت محض و علمی می‌دانسته و بر همان اساس حکم صادر می‌کرده است. اما بلافاصله این پرسش به ذهن می‌آید که وضع علم به‌طور عام و پزشکی به‌طور خاص، در دنیای معاصر چه‌گونه است؟ آیا ذهن خلاق دانشمند امروز توانسته است خود را از کارکردهای آگاه و ناخودآگاه تخیل و هنر برکنار دارد؟ آیا می‌توان پنداشت که تصمیم‌گیری پزشکان معاصر نیز در مورد برخی بیماری‌ها، از شخصیت و طبیعت فردی آن‌ها برخاسته باشد یا به‌عبارتی دیگر آیا می‌توان پنداشت خوی و خصلت فردی پزشک، و ویژگی‌های شخصی و روانی و سرانجام کل مجموعه‌ای که حیات جسمانی و روانی یک فرد را تشکیل می‌دهد، در تجویزهای او تاثیرگذار باشد؟

References

- Abdolahi M. *Animals encyclopedia in Persian literature*. Tehran: Pazhouhandeh, 2010. [in Persian]
- Akhawein ARAB. [*Hedayat al Motealemin fi al Teb*]. Corrected by Matini J. Mashhad: Mashhad University publication, 1965. [in Persian]
- Aldamiri. [*Hayat al Haivan al Kobra*]. Beirut: Maktabat al Baian, n.d. [in Arabic]
- Asa'd Gorgani F. [*Veis va Ramin*]. Corrected by Minavi M. Tehran: Brukhim, 1959. [in Persian]
- Asadi Toosi A. [*Garshasb Name*]. Corrected by Yaghmaie H. Tehran: Peike Iran, 1975. [in Persian]
- Attar Neishabouri F. [*Mantegh al Teir*]. Corrected by Shafiei Kadkani. Tehran: Sokhan publication, 2005. [in Persian]
- Edarechi Gilani A. *Contemporary poets of Rudaki*. Tehran: Dr Mahmud Afshar foundation, 1991. [in Persian]
- Heravi MAA. [*Al Abnieh an Haghaiegh al Advieh*]. Corrected by Bahmanyar A. Tehran: Tehran University publication, 1985. [in Persian]
- Jahez. [*Al Haivan*]. Corrected by Haroun AM. Egypt (city?): Matbae Mostafa al Babi al Habali, n.d. [in Arabic]
- Madani A. [*Tabibanehaie Hafez*]. Shiraz: Shiraz University of Medical Sciences press, 2000. [in Persian]
- Manouchehri Damghani. [*Divan e Manouchehri*]. Corrected by Dei Siaghi M. Tehran: Zavar, 1991. [in Persian]
- Naser Khosrow A. [*Divan e Naser Khosrow*]. Corrected by Minavi M, Mohaghegh M. Tehran: Tehran University publication, 1974. [in Persian]
- Pourdavoud I. *Ancient Persian culture*. Tehran: Tehran University publication, 1976. [in Persian]
- Saadi, M. [*Kolyate Sadi*]. Corrected by Foroughi M. Tehran: Amir Kabir, 1983. [in Persian]
- Shahmardan IA. [*Nezhat Nameh Alaei*]. Tehran: Zavar, 1983. [in Persian]
- Tabib Isfahani MH. [*Divan e Mirza Habib Isfahani*]. Tehran: Sanaei publication, 1997. [in Persian]





Hafez Tomb in Shiraz, Famous Persian poet (1326-1390 C.E.)